

داستان فیلم ماه بود و روباه

ماه بود و روباه / نویسنده و تصویرگر آناهیتا تیموریان. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان،

۱۳۷۹. [۲۸] ص، مصور (رنگی)

خلاصه داستان:

یک شب که ماه از تمام شبهای دیگر قشنگتر بود و به زمین نزدیکتر.

روباه کوچک از کوه بالا رفت و ماه را برداشت و به لانه خود برد.

آن شب روباه از بودن ماه در لانه‌اش خوشحال بود.

گاهی می‌خندید، گاهی دور او می‌چرخید، ماه فقط می‌تابید.

روباه به علفزار رفت تا برای ماه غذایی دست و پا کند.

وقتی برگشت ماه کمی بزرگتر شده بود. روباه خوشحال شد و شروع به پختن غذای لذیذی کرد. او سفره شام

را قشنگ چید و رو به ماه کرد تا او را سر سفره دعوت کند. تازه یادش افتاد ماه که غذا نمی‌خورد، ماه فقط

می‌تابد.

فردای آن شب ماه کمی بزرگتر شده بود. روباه یک نقاشی قشنگ از او کشید، خواست آن را به ماه نشان

دهد، تازه یادش افتاد، ماه که چشم ندارد.

روز بعد روباه توی جنگل تمرین آواز کرد و به لانه برگشت، ماه را دید که باز هم بزرگتر شده است. خوشحال

شد و شروع به خواندن کرد، اما هنوز چند کلمه بیشتر نخوانده بود که یادش افتاد، ماه که گوش ندارد. ماه

فقط می‌تابد.

شبه‌ها می‌گذشت و ماه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. اما ماه فقط بزرگ می‌شد و فقط می‌تابید. سیزده شب گذشت و شبی رسید که ماه بزرگ بزرگ شد، یک ماه کامل. فردای آن شب روباه تصمیم خود را گرفت که چطور ماه عزیزش را خوشحال کند.

منتظر ماند و بعد از چهارده شب، وقتی ماه دوباره کوچک شد. آن را برداشت و از کوه بالا رفت و دوباره سرجایش گذاشت.